



تقابل توحید محمد بن عبدالوهاب با توحید قرآنی

قادر سعادت^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۱۱

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۷/۰۶

چکیده

کتاب «التوحید» مهم‌ترین اثر محمد بن عبدالوهاب است و جایگاه بسیار مهمی نزد وهابیان دارد. وهابی‌ها بر این باورند که محتوای این کتاب موافق با قرآن و سنت است؛ حال آن‌که با تأمل در مطالب این کتاب و تفسیر صحیح آیات قرآن، معلوم می‌شود مبانی و مطالب آن نه تنها مطابق قرآن نیست، بلکه در برخی موارد مخالف قرآن کریم است. در این مقاله، برخی از مواردی که با قرآن مخالف است، از جمله نظر او درباره تقیه، استغاثه، قسم به غیر خدا، نام‌گذاری به عبدالنبی و... مورد بررسی قرار گرفته و معلوم می‌گردد که توحید مطرح‌شده از سوی محمد بن عبدالوهاب مطابق با قرآن نیست.

واژگان کلیدی

وهابیت، کتاب التوحید، نقد وهابیت، محمد بن عبدالوهاب.

مقدمه

کتاب‌ها و نوشته‌های محمد بن عبدالوهاب، مبنای فکری وهابیان است، در حالی که حجم کم و محتوای ضعیف نوشته‌های وی بر هر خواننده منصفی روشن و غیر قابل انکار است؛ چنان‌که برخی از موافقان او مثل اسماعیل فاروقی، کتاب‌های او را در حد یادداشت‌های یک طلبه توصیف کرده‌اند (الگار، ۱۳۸۷: ۲۲)؛ با این حال، وهابی‌ها با نوشتن کتاب‌هایی در شرح کتب او، تلاش کرده‌اند ضعف آن‌ها را جبران کنند.

کتاب *التوحید* مهم‌ترین و مشهورترین اثر محمد بن عبدالوهاب است. او این کتاب را زمانی که در «حریملا» در کنار پدرش بود، نوشته است (فاسیلیف، ۱۹۹۵: ۸۸). از نظر حجمی، کتاب کوچکی است و درباره توحید و شرک و مظاهر آن سخن می‌گوید. روش این کتاب در تدوین مطالب از ابتدا تا انتها، یکسان است؛ به این نحو که درباره هر موضوعی یک یا دو آیه و ذیل آن یک یا چند روایت را نقل می‌کند و در ادامه تحت عنوان «فیه مسائل» استنباطات ذهنی خود را از این آیه و روایت، به صورت فهرستی عرضه می‌کند و اغلب فقط اشاره به موضوعی است که در آیه یا روایت آمده است و هیچ‌گونه استدلال و تحلیلی در آن موضوع ارائه نمی‌کند.

اهمیت کتاب «التوحید» نزد وهابیت

پیروان محمد بن عبدالوهاب، این کتاب را اساس عقاید خود قرار داده‌اند و در ترویج آن نهایت تلاش خود را کرده‌اند. برخی در مورد احادیث آن و تخریح اسناد آن، کتاب نوشته‌اند و عده زیادی آن را شرح داده و کتاب‌هایی در شرح و توضیح کتاب *التوحید*، تألیف کرده و مطالب غلوآمیزی در مدح و ثنای آن گفته‌اند؛ مثلاً شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، در کتاب *تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید* در مدح این کتاب می‌گوید: «هو کتاب فرد فی معناه لم یسبقه الیه سابق و لا لحقه فیه لاحق»؛ این کتاب، کتاب یگانه‌ای است که ماندش در این موضوع، نه قبل از آن بوده و نه بعد از آن می‌تواند باشد (سلیمان بن عبدالله، ۱۴۲۳ق: ۱۲). وهابی‌ها برای ترویج عقایدشان، این کتاب را دفعات متعدد و به زبان‌های مختلف منتشر کرده‌اند.

برخی ادعا کرده‌اند که این کتاب بر اساس قرآن و سنت است و هرچه در آن است، کلام خدا، پیامبر ﷺ، صحابه و تابعین است. این مطلب را صالح بن فوزان در شرح کتاب *التوحید*

ادعا کرده است (ابن فوزان، ۱۴۲۳ق، ۱: ۱۶). عبدالعزیز بن باز هم در این باره، طلاب و علمای وهابیت را به حفظ کتاب التوحید توصیه می‌کند و این کتاب را خلاصه‌ای از علوم قرآن و سنت می‌داند (الشایع، ۱۴۲۱ق: ۴۲). عبدالاله بن عثمان الشایع، از علمای وهابیت نیز این کتاب را بر اساس قرآن و سنت معرفی می‌کند و مؤلف کتاب را از امامان علم حدیث دانسته و ادعا دارد اکثر روایات این کتاب صحیح هستند و روایات ضعیف خیلی کم در آن وجود دارد که آن‌ها هم اتفاقی بر ضعفشان نیست، و هیچ‌گونه روایت موضوع و باطلی در این کتاب یافت نمی‌شود (الشایع، ۱۴۲۱ق: ۳۵-۳۶). کارشناسان وهابی نیز در شبکه‌های ماهواره‌ای ادعا کرده‌اند که هیچ مطلبی در کتاب‌های محمد بن عبدالوهاب برخلاف قرآن پیدا نمی‌شود.^۱ (سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر^{علیه السلام}، مقاله: مخالفت کتاب توحید محمد بن عبد الوهاب با قرآن و سنت)

مخالفت‌های کتاب «التوحید» با قرآن

با این همه مدح و ثنا درباره این کتاب، اگر خواننده با تأمل و دقت به آن مراجعه کند و بدون پیش‌داوری آن را مطالعه کند، برخی مطالب آن را معارض با قرآن می‌یابد. در این جا به برخی مطالب، که در این کتاب آمده و مخالف با قرآن هستند، اشاره می‌کنیم تا بطلان ادعای وهابیت، مبنی بر این‌که این کتاب بر اساس قرآن و سنت است، معلوم گردد. البته روایات این کتاب اشکالات سندی و دلالتی و مخالفت‌هایی با سنت مسلم نبوی دارد، ولی ما در این نوشته تنها به بعضی مطالب آن، که با آیات قرآن معارض هستند اشاره می‌کنیم.

۱. توحید عبادی، منشأ اشتباهات محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب، به تبع از ابن تیمیه، در توحید الوهی (عبادی) دچار اشتباه شده و این اشتباه منشأ برخی اشتباهات دیگر وی در باب توحید است. وی در کتاب التوحید معنای «عبادت» را وسعت داده و هر گونه دعا و درخواست را نیز عبادت و شرک می‌داند (ابن عبدالوهاب، بی‌تا: باب ۱۳). هم‌چنین در کتاب دیگرش، مبارزه با شرک در عبادت را هدف اصلی پیامبران معرفی کرده و می‌نویسد: «پیامبر با مشرکان جنگید تا دعا، نذر، ذبح و استغاثه تنها برای خداوند بوده و تمامی انواع عبادات برای او باشد، و دانستی که اقرار آن‌ها به توحید در

ربوبیت، آنان را به اسلام وارد نکرد. خون و مال آنها به سبب شفاعت خواستن و توسل به بت‌ها برای نزدیکی به خدا مباح شد» (ابن‌عبدالوهاب، ۱۴۱۸ق: ۷)؛ در حالی که طبق آیات، هر خضوع یا هر دعایی عبادت نیست و برای عبادت، اعتقاد به الوهیت و ربوبیت مدعو و مخضوع له لازم است؛ چنان‌که در آیاتی که در آنها قید «الوهیت» در مقابل عبادت آمده است، مثل: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (اعراف: ۵۹)، «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (مؤمنون: ۳۲) و... الوهیت حق تعالی دلیل بر لزوم عبادت اوست، و حق تعالی با اثبات الوهیت خود و نفی الوهیت غیر، عبادت خود را بر مردم واجب می‌کند؛ لذا می‌فهمیم که در عبادت، اعتقاد بر الوهیت لازم است. هم‌چنین در برخی از آیات، وجوب عبادت به دلیل ربوبیت حق تعالی ذکر شده است، و حق تعالی با ذکر ربوبیت خود، امر به عبادت می‌کند؛ مثل آیات: «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ» (انعام: ۱۰۲) و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۲۱). بنابراین، مفهومی که ابن‌عبدالوهاب و وهابیت از عبادت و توحید عبادی فهمیده‌اند، برخلاف آیات قرآن است (برای دیدن تفصیل این مطلب ر.ک: سعادت، ۱۳۹۳، ۱۵: ۸۵-۱۲۰).

۲. تقیه

تقیه، پنهان کردن حق و پوشاندن اعتقاد به آن در برابر مخالفان، به منظور اجتناب از ضرر دینی یا دنیایی است (مفید، ۱۴۱۴ق: ۱۳۷). در تقیه، برخلاف نفاق - که تظاهر به حق و پنهان کردن شرک و باطل است - شخص مؤمن به دلیل ترس از زیان مالی یا جانی برای خود یا دیگری، از اظهار حقیقت خودداری می‌کند. ادله قرآنی، روایی و عقلی بر جواز تقیه دلالت دارند، ولی محمد بن عبدالوهاب برخلاف قرآن، این عمل را نوعی شرک تلقی کرده است. او در باب «ما جاء فی الذبح لغير الله» حدیثی را از طارق بن شهاب نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمودند: «دخل الجنة رجل في ذباب و دخل النار رجل في ذباب. قالوا: و كيف ذلك يا رسول الله؟ قال: مر رجلان على قوم لهم صنم لا يجوز أحدهما حتى يقرب له شيئاً، فقالوا لأحدهما قرب قال: ليس عندى شيء أقرب قالوا له: قرب و لو ذباباً، فقرب ذباباً، فخلوا سبيله، فدخل النار، و قالوا للآخر: قرب، فقال: ما كنت لأقرب لأحد شيئاً دون الله عزّ و جلّ، فضربوا عنقه فدخل الجنة»؛ شخصی به خاطر مگسی وارد بهشت شد و شخصی به خاطر مگسی وارد آتش شد. گفتند: چگونه یا

رسول الله؟ فرمود: دو نفر از کنار قومی می گذشتند که آن ها بُتی داشتند، و هر کس از آن جا می گذشت باید چیزی را برای بت قربانی می کرد. به یکی گفتند: قربانی کن. گفت: چیزی ندارم. گفتند: قربانی کن اگرچه یک مگس باشد، و او چنین کرد. او را آزاد کردند؛ او اهل آتش شد. به دیگری گفتند: قربانی کن. گفت: من به غیر خدا چیزی را قربانی نمی کنم. پس گردنش را زدند و اهل بهشت شد (ابن عبدالوهاب، بی تا: باب ۹).

محمد بن عبدالوهاب ذیل این روایت، در مسئله نهم به بعد می گوید: «آن که وارد آتش شد، قصد قربانی برای بت نداشت، بلکه برای نجات از شر آن ها این کار را انجام داد. این عمل او شرک است، و او پیش تر مسلمان بود و فقط به خاطر این عمل، اهل عذاب شد.»

با توجه به روایت و کلمات مؤلف، هر کس جهت خلاصی از شر دشمن و به خاطر اجبار آن ها در ظاهر، اظهار کفر کند، مشرک خواهد بود و همه ایمان و اعمال قبلی او از بین می رود و اهل آتش می شود؛ ولی سخن ابن عبدالوهاب، با آیات متعدد قرآن و روایات نبوی و سیره اصحاب مخالف است. در ادامه، به چند آیه که بر خلاف سخن او، مؤمنانی را که در کنار دشمن اظهار کفر می کنند، تأیید می کند، اشاره می کنیم.

الف: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نحل: ۱۰۶). سیوطی در در المثنور، ابن ابی حاتم در تفسیر خود، و دیگران ذیل این آیه، از ابن عباس نقل کرده اند: «بلال مؤذن، خباب، عمار و زنی از قریش که مسلمان شده، هنگام مهاجرت به مدینه توسط مشرکان دستگیر شدند. از بلال خواستند از دین اسلام برگردد، قبول نکرد. زرهی از آهن در آفتاب داغ کردند و بر تن او پوشانند، و او هم چنان می گفت: احد احد؛ خباب را در میان خارهای زمین می کشیدند؛ عمار از در تقیه حرفی زد که همه مشرکان خوش حال شده، رهایش کردند؛ و آن زن را ابوجهل کشت. در نهایت بلال، خباب و عمار را رها کردند. آن ها خود را به رسول خدا ﷺ رساندند و جریان را برای آن حضرت تعریف کردند. عمار از آن حرفی که زده بود سخت ناراحت بود. حضرت فرمود: در آن موقعی که این حرف را گفتم، آیا در قلبت به آنچه گفتمی راضی بودی یا نه؟ عرض کرد: نه. فرمود: خدای تعالی این آیه را نازل فرموده: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ۷: ۲۳۰۴؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ۴: ۱۳۲).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، آیه قرآن و رسول خدا ﷺ ایمان عمار را تأیید کردند؛ حتی آیه دلالت دارد بر این‌که در مواقع مشابه آن نیز باید مثل عمار عمل کرد، ولی طبق نظر ابن‌عبدالوهاب این کار باعث شرک خواهد شد.

ب: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (آل عمران: ۲۸). مفسران قرآن در شرح این آیه تصریح کرده‌اند که اگر کسی از ترس کفار اظهار دوستی با آنها کند، طبق این آیه جایز است (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ۲: ۱۶).

ج: «وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» (غافر: ۲۸). در این آیه هم، مرد مؤمنی از آل فرعون، که ایمانش را از ترس فرعونیان کتمان کرده و در ظاهر خود را کمک و یار فرعون نشان می‌دهد، خداوند متعال ایمان او را تأیید می‌کند، و در ادامه هم می‌فرماید: «فَوَقَاةَ اللَّهِ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا»؛ خدا او را از بدی‌های فرعونیان ننگه داشت (غافر: ۴۵).

این آیات همگی دلالت دارند بر این‌که اگر مؤمنی با اعتقاد و یقین قلبی به خدا، زمانی در بین کفار بود و به خاطر اظهار ایمانش یا عدم اظهار کفر ظاهری، خطری برای او ایجاد کردند، جایز است که در ظاهر خود را با آنها موافق نشان دهد، و این کار هیچ ضرری به ایمان او نمی‌زند؛ ولی در منطق ابن‌عبدالوهاب، این مؤمنان، با این کار دچار شرک می‌شوند و جزء اهل آتشند!

حقیقتِ تقیه

اسلام تعدادی قوانین و قواعد اساسی دارد؛ مثلاً «اظهار اسلام و ایمان»، «امر به معروف و نهی از منکر» و «جهاد با کفار» قانون و اصلی اسلامی هستند، اما این اصول، استثناها و جایگزین‌هایی هم دارند که در مواقع لازم باید از آنها استفاده کرد. تقیه، یکی از همان جایگزین‌هاست که با شرایط خاص لازم است مراعات گردد.

اگر بخواهیم از اصول اساسی اسلام مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، و تقیه تعبیر امروزی کنیم، می‌توانیم قوانین اصلی را «استراتژی» اسلام و تقیه را «تاکتیک» بنامیم. استراتژی، خط مشی کلی و برنامه عمومی است که برای رسیدن به هدفی وضع می‌شود، اما

تاکتیک روشی موقتی برای رسیدن به هدف است. و قرآن کریم از تقیه این گونه یاد کرده است: ﴿وَمَنْ يُولِهِمْ يُؤَمِّدْ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَفَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُسُّ الْمَصِيرِ﴾ (انفال: ۱۶). تقیه‌ای که اسلام گفته است، همین عقب‌نشینی تاکتیکی برای نجات جان مؤمن و تجدید قوا و تازه کردن نفس برای ادامه نبرد با دشمن است. به عبارت دیگر تقیه، عوض کردن روش‌های فعالیت‌های اسلامی و انعطاف‌پذیری خلاق و میرا از انکار اصول و انتخاب روش‌های مناسب‌تر با اوضاع و احوال و مقتضیات می‌باشد که مطابق با آیه قرآن است. (حسین انصاریان، ۱۳۹۵، تقیه، <http://www.erfan.ir/farsi/65125.Html>، پایگاه اطلاع‌رسانی استاد حسین انصاریان)

۳. استغاثه

«استغاثه» به معنای طلب کمک و یاری برای رفع سختی و شدت و رهایی از آن است (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق: ۳: ۲۴۳). این نوع طلب بدون اعتقاد به استقلال شخص، از نظر قرآن اشکالی ندارد، و قرآن طلب یاری از مؤمنان، مخصوصاً پیامبر خدا ﷺ را مورد تأیید قرار داده است، ولی محمد بن عبد الوهاب آن را نوعی شرک می‌داند.

وی در باب «من الشرك أن يستغيث بغير الله أو يدعو غيره» ضمن آوردن آیاتی، از خواندن و صدا زدن غیر خدا نهی می‌کند؛ مثل آیه: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ﴾ (یونس: ۱۰۶). او هم چنین حدیثی را از طبرانی نقل می‌کند: «أنه كان في زمن النبي ﷺ منافق يؤذي المؤمنين، فقال بعضهم: قوموا بنا نستغيث برسول الله ﷺ من هذا المنافق. فقال النبي ﷺ إنه لا يستغاث بي، وإنما يستغاث بالله - عزّ وجلّ -» در زمان پیامبر ﷺ شخص منافقی، مؤمنان را اذیت می‌کرد. بعضی گفتند: برخیزید از پیامبر ﷺ طلب کمک کنیم در مقابل این منافق. پیامبر ﷺ فرمود: از من طلب کمک نمی‌شود، و فقط از خدا طلب کمک می‌شود (ابن عبد الوهاب، بی تا: باب ۱۳). محمد بن عبد الوهاب ذیل این روایت، در مسئله سوم می‌گوید: «این (طلب کمک از پیامبر) شرک اکبر است.»

در مخالفت این نظر محمد بن عبد الوهاب با قرآن، به نکاتی اشاره می‌کنیم: اولاً: آیاتی که صدا کردن غیر خدا را نهی کرده، مربوط به مشرکانی است که به الوهیت بت‌ها اعتقاد داشتند. آن‌ها معتقد بودند بت‌ها به تنهایی منفعت و ضرر می‌رسانند و در مقابل آن‌ها عبادت می‌کردند و با این اعتقاد فاسد، از آن‌ها طلب یاری می‌کردند؛ چنان‌که در آیات:

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾ (یونس: ۱۰۶)، ﴿قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا﴾ (انعام: ۷۱)، ﴿قُلْ أَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾ (مائده: ۷۶) و... کاملاً واضح است، و طلب کمک از اولیا و انبیا، همراه با این اعتقاد فاسد نیست تا شرک به حساب آید.

ثانیاً: در این جا، ابن عبدالوهاب طلب یاری از پیامبر ﷺ را، هم در حال حیات ایشان و هم در حال ممات ایشان، شرک اکبر دانسته است، در حالی که قرآن مؤمنان را تشویق می‌کند به این که از پیامبر ﷺ طلب دعا و استغفار کنید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (نساء: ۶۴). هم چنین در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ﴾ (قصص: ۱۵). پیرو حضرت موسی ﷺ از او در مقابل دشمنش طلب یاری کرد، اما حضرت موسی به او نگفت که از خدا کمک بخواه نه از من، و او را به شرک هم متهم نکرد، بلکه به او کمک کرد و دشمنش را زد.

هیچ کس طلب کمک از رسول الله ﷺ در زمان حیات ایشان را غیر مشروع نمی‌داند؛ حتی ابن تیمیه نیز با این که طلب دعا و استغاثه به پیامبر ﷺ را بعد از رحلتشان مردود می‌داند، طلب دعا و طلب حاجت از ایشان و غیر ایشان را در حال حیات جایز می‌داند و می‌گوید: عمل اصحاب هم بر این بوده که از پیامبر ﷺ در حال حیات، طلب دعا و یاری می‌کردند (ابن تیمیه، بی تا: ۲۴ و ۳۵)؛ مخصوصاً کاری که مخصوص خدا نیست و از دست پیامبر ﷺ هم برمی‌آید؛ مثل دفع اذیت یک منافق که در این روایت آمده است.

حکم صدا زدن غیر خدا

با توجه به آیات مذکور، ملاک جواز و عدم جواز صدا زدن غیر خدا و طلب یاری و کمک از او، به نیت و اعتقاد شخص داعی وابسته است، نه به شرایط مستغاث به؛ یعنی میت بودن، غایب بودن و قادر بودن یا نبودن مستغاث به، ربطی به حکم عمل مستغاث ندارد، بلکه اگر درخواست کننده، وی را در عرض خدای متعال و مؤثر مستقل بداند، در این صورت و با این اعتقاد، استغاثه و طلب حاجت از او حرام و شرک خواهد بود؛ اما اگر شخصی از ولی الهی حاجتی را درخواست کند و معتقد باشد که ولی خدا یا با دعای خود یا با شفاعت خود واسطه در برآوردن حاجت است و مؤثر اصلی در برآوردن حاجات، خداوند متعال می‌باشد، این عین توحید است. مسلمانان هم در هر فرقه و مذهبی که پیامبر خدا یا یکی از اولیای الهی را صدا می‌زنند، هیچ یک اعتقاد به استقلال آن ولی خدا ندارند، بلکه او را فقط واسطه می‌دانند.

۴. قسم به غیر خدا

«قسم به غیر خدا» از مسائلی است که در قرآن و روایات نبوی نمونه‌هایی از آن ذکر شده است؛ اما ابن عبدالوهاب برخلاف قرآن معتقد است: «و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه: أن رسول الله ﷺ قال: من حلف بغير الله فقد كفر أو أشرك». رواه الترمذی و حسنه، و صححه الحاكم. و قال ابن مسعود: لأن أحلف بالله كاذباً أحب إلي من أن أحلف بغيره صادقاً؛ پیامبر ﷺ فرمودند: هر کس به غیر خدا سوگند بخورد، کافر شده یا مشرک شده است. و ابن مسعود گفته: اگر به خدا قسم دروغ بخورم، بهتر از آن است که به غیر خدا قسم راست بخورم (ابن عبدالوهاب، بی تا: ۱۰۹). مؤلف ذیل همین روایت، در مسئله سوم می‌نویسد: «أن الحلف بغير الله شرك»؛ سوگند به غیر خدا شرک است.

طبق تفسیر برخی علمای اهل سنت، روایت «من احلف بغير الله فقد اشرك او كفر» و تعبیر به شرک و کفر، نوعی تأکید و مبالغه در نهی است، و اکثر قریب به اتفاق علمای اسلام با مذاهب گوناگون، از این روایت و روایات دیگر، کراهت قسم به غیر خدا را فهمیده‌اند و برخی تردید بین کراهت و تحریم داشته‌اند (عسقلانی، ۱۳۷۹ق، ۱۱: ۵۳۱؛ عینی، بی تا، ۱۶: ۲۹۲)؛ اما محمد بن عبدالوهاب با برداشت سطحی از یک حدیث و بدون توجه به آیات و روایات دیگر، حکم به شرک این عمل کرده است.

در مخالفت این نظر وی با آیات قرآن، گفته می‌شود:

اولاً: آیات قرآن، روایات نبوی و سیره اصحاب بر جواز قسم به غیر خدا دلالت دارند. خداوند متعال در سوره‌های متعدد، به آفریده‌های خود قسم یاد کرده است (مانند: «شمس»، «مرسلات»، «نازعات»، «طارق»، «قلم»، «عصر»، «بلد» و...). در این جا به مواردی اشاره می‌کنیم: ﴿وَالْتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ (تین: ۱-۳)؛ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ﴾ (لیل: ۱-۲)؛ ﴿وَالْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾ (فجر: ۱-۴)؛ ﴿وَ الطُّورِ وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ السَّفْفِ الْمَرْفُوعِ وَ الْبُحْرِ الْمَسْجُورِ﴾ (طور: ۱-۶).

قرآن کتاب هدایت انسان‌هاست، و لازم است مؤمنان آن را الگو و سرمشق زندگی خود قرار دهند؛ حال که در قرآن این همه سوگند به غیر خدا آمده است، اگر این کار مختص به خدا

باشد، لازم بود که حق تعالی تذکر داده و اختصاص آن به خدا را، به مؤمنان بگوید، ولی در هیچ جای قرآن تذکر نداده که حلف به غیر خدا، برای خدا جایز است، ولی برای مؤمنان موجب شرک است.

گفته شده است: قسم به غیر خدا مخصوص خداست و حکم او با بندگان متفاوت است (قرطبی، ۱۳۳۲ق، ۳: ۲۵۹). در پاسخ گفته می‌شود: کاری که ماهیتش شرک باشد، از خدا هم شرک است. حق تعالی نیز به وحدانیت خود شهادت داده: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ (آل عمران: ۱۸). آیا شایسته است که به خاطر حلف به آفریده‌هایش، به خدا نسبت شرک داده شود؟! وقتی ماهیت چیزی شرک یا کفر یا ظلم باشد، خداوند حتماً از آن بری خواهد بود؛ چنان‌که به آن امر هم نمی‌کند: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اعراف: ۲۸). پس این سوگندهای الهی به مخلوقات از سویی، ارزش آن‌ها را می‌رساند و از سوی دیگر، دلالت بر جواز قسم به غیر خداست؛ مخصوصاً که مقدس باشند. برای نمونه، حق تعالی به جان پیامبرش قسم یاد می‌کند: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (حجر: ۷۲). پس شرک دانستن حلف به غیر خدا، برخلاف آیات قرآن است.

ثانیاً: حکم به شرک درباره حلف به غیر خدا، برخلاف روش پیامبر ﷺ و صحابه نیز می‌باشد، چون در احادیث صحیح متعددی وارد شده که آن حضرت به غیر خدا قسم یاد می‌کرد (چون در این نوشته فقط به موارد مخالفت کتاب التوحید با قرآن پرداخته می‌شود، لذا از ذکر روایات و سیره نبوی و اصحاب آن حضرت در قسم به غیر خدا، خودداری می‌کنیم).

حکمت نهی از قسم به غیر خدا

با دقت در روایات وارد شده در منابع روایی می‌توان به این نتیجه رسید که نهی پیامبر ﷺ از قسم به غیر خدا، برای جلوگیری از رواج عادت‌های جاهلی بوده است. برخی از مردم بعد از اسلام آوردن نیز به لات و عزری قسم می‌خوردند، یا از روی تعصب جاهلی و تکاثر به پدران خود قسم می‌خوردند؛ از این رو، پیامبر خدا ﷺ برای از بین بردن این روش جاهلی دستور دادند: به بت‌ها و پدران خود قسم نخورید و فقط به خدا قسم بخورید، و برای تأکید بر این مطلب فرمودند: قسم به غیر خدا شرک است؛ یعنی تداعی شرک دارد، چون در بین مردم، به بت‌ها - که مظهر شرک بودند - قسم خورده می‌شد. این مطلب از روایاتی همچون روایت پیامبر

خدا ﷻ که فرمودند: «به پدران و مادران و بت‌ها قسم نخورید»^۱ (سجستانی، ۱۴۱۰ق، ۲: ۹۱) و روایت «به پدران خود به طاغوت‌ها قسم یاد نکنید»^۲ (شیبانی، ۱۴۱۹ق، ۵: ۶۲) به خوبی روشن می‌شود. ابن عمر نیز به این مطلب اشاره کرده و گفته است: «روش قریش بر این بود که به پدران خود قسم یاد می‌کردند؛ لذا پیامبر آن‌ها را نهی کرد» (نسائی، ۱۳۴۷ق، ۷: ۴). عینی نیز بر همین مطلب تأکید کرده و می‌نویسد: «عرب در زمان جاهلیت به پدران و بت‌های خود قسم می‌خوردند. اسلام برای این که این روش از زبان و قلب مسلمین محو شود، حلف به همه چیز غیر از خدای تعالی را تأکید کرد» (عینی، بی‌تا، ۲۳: ۱۷۷). بنابراین، استنباط محمد بن عبد الوهاب نادرست و برخلاف قرآن و سنت است.

۵. نسبتِ شرک به انبیاء ﷺ

نویسنده در بعضی ابواب این کتاب به احادیثی که جعلی بودن آن‌ها معلوم است، استدلال کرده و بر اساس آن‌ها حکم داده است، که نسبتِ شرک به حضرت آدم ﷺ از جمله آن‌هاست. در باب چهل و نهم، محمد بن عبد الوهاب در تفسیر آیه: ﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (اعراف: ۱۹۰) روایتی را می‌آورد و با آن، عصمت حضرت آدم ﷺ را مورد خدشه قرار می‌دهد. او با این روایت، به آدم ﷺ و حوا ﷺ نسبتِ شرک می‌دهد و آن قصه موهومی است که ابن‌ابی‌حاتم آن را از ابن‌عباس نقل می‌کند: «وقتی آدم ﷺ با حوا نزدیکی کرد، او باردار شد. ابلیس پیش آن‌ها آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت بیرون کردم. از من تبعیت کنید، وگرنه برای فرزندتان دو شاخ قرار می‌دهم که وقتی از شکمت بیرون آمد، شکمت را بشکافد و چنین و چنان می‌کنم. و آن دو را ترساند تا اسم فرزندشان را عبدالحارث بگذارند، ولی آن‌ها پرهیز کردند؛ پس فرزندشان مرده خارج شد. سپس حوا دوباره باردار شد. دوباره ابلیس از آن‌ها همان تقاضا را کرد و آن‌ها اباء کردند. باز فرزندشان مرده به دنیا آمد. سپس برای سومین بار حامله شد و ابلیس باز تقاضای خود را تکرار کرد، و آن‌ها به خاطر حبّ ولد اسم فرزندشان را عبدالحارث گذاشتند، و آیه "جعلاً له شرکاء فیما آتاهما" درباره این جریان است» (ابن عبد الوهاب، بی‌تا: ۱۲۲). محمد بن عبد الوهاب در

۱. «لا تحلفوا بآبائکم ولا بأمهاتکم ولا بالأنداد.»

۲. «لا تحلفوا بآبائکم ولا بالطواغیت.»

مسائل ذیل آن تصریح دارد که این عمل حضرت آدم علیه السلام شرک بود، اگرچه حقیقت عبودیت را قصد نکرده باشد: «الثالثة: أن هذا الشرك في مجرد تسمية لم تقصد حقيقتها.»

این روایتی که ابن عبدالوهاب به آن استدلال کرده و نبی الهی را به شرک متهم می‌کند، از چند وجه با قرآن مخالف است:

اولاً: ادامه آیه دلالت دارد بر این که در این آیه، منظور، مشرکانی بودند که اصنام را شریک قرار می‌دادند نه ابلیس را. و حق تعالی آن‌ها را از شرک نهی می‌کند و می‌فرماید: «أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يَخْلُقُونَ». در این آیه آنچه شریک قرار داده شده است جمع آمده، و اصنام را شامل است نه فقط ابلیس، ولی شیخ وهابی‌ها به این آیه توجهی نمی‌کند؛ چنان‌که در آیات دیگر نیز هنگام استدلال و تفسیر، به آیات دیگر قرآن توجهی ندارد.

ثانیاً: انبیای الهی علیهم السلام از هر گونه شرک بری هستند و خودشان منادی توحیدند و برای تحقق توحید مبعوث شده‌اند؛ چطور ممکن است خداوند کسی را که مشرک است، جزء انبیاء علیهم السلام قرار دهد، در حالی که حضرت آدم جزء انبیاء علیهم السلام و خلیفه الله است و حق تعالی درباره اش می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۳۳)

ثالثاً: ابن حزم علاوه بر این که این روایت را جعلی می‌داند، اجماع امت اسلامی بر جعلی بودن این روایت را محقق دانسته و اعتقاد به این روایت را باعث کفر معرفی می‌کند (اندلسی، ۱۴۱۶ق، ۲: ۲۸۸)؛ ولی ابن عبدالوهاب چون در علم حدیث تبصری ندارد با این خرافه، به عنوان یک حدیث صحیح برخورد کرده و برخلاف آیات قرآن به حضرت آدم علیه السلام نسبت شرک داده است.

۶. شرک دانستن نام‌گذاری به عبدالنبی و امثال آن

در قرآن انسان‌ها از لحاظ اعتباری به دو بخش «حرّ» و «عبد» تقسیم می‌شوند؛ مثل آیه (الحرّ بالحرّ و العبد بالعبد) (بقره: ۱۷۸). احکام هر کدام از این‌ها با دیگری فرق می‌کند، و منظور از «عبد» در امثال این آیه «غلام» است، و اطلاق «عبد فلان» بر عبد، از صدر اسلام و نزد همه فقها مشروع بوده است؛ ولی محمد بن عبدالوهاب اسم‌گذاری فرزند به امثال «عبدالنبی» را برخلاف آیات قرآن، جزء شرک می‌داند. او در باب چهل و نهم می‌نویسد: «قال ابن حزم: اتفقوا على تحريم كل اسم معبد لغير الله كعبد عمرو، و عبد الكعبة، و ما أشبه ذلك»

حاشی عبد المطلب»؛ ابن حزم گفته است: علما اتفاق دارند بر این که هر اسمی که بر عبد بودن به غیر خدا دلالت داشته باشد، حرام است؛ مثل عبد عمرو، عبد کعبه و مانند آن، مگر عبدالمطلب. و در ادامه، روایتی درباره نام‌گذاری فرزند حضرت آدم علیه السلام به عبدالحارث را می‌آورد. محمد بن عبد الوهاب ذیل این مطلب می‌نویسد: «فیه مسائل: الأولى: تحریم کل اسم معبد لغير الله... الثالثة: أن هذا الشرك في مجرد تسمية لم تقصد حقيقتها»؛ این شرک (نام‌گذاری حضرت آدم علیه السلام به عبدالحارث) به مجرد نام‌گذاری حاصل می‌شود، بدون این که حقیقت آن را قصد کنند.

این که اضافه کردن عبد به غیر خدا و تسمیه افراد به آن شرک باشد، با قرآن مخالف است، چون قرآن نیز در جاهایی عبد بودن را به غیر خدا نیز اضافه کرده و افرادی را عبد افراد دیگر خوانده است؛ پس وقتی اضافه کردن عبد به کسی اشکال ندارد، نام‌گذاری به آن کلمه هم اشکالی ندارد.

عبد بودن دو قسم است؛ یکی تکوینی که ملاک آن، خالق بودن و مالکیت تکوینی است. در این بُعد، همه مخلوقات عبد خدا هستند و هر کس عبد بودن به این معنا را به غیر خدا اضافه کند، مشرک خواهد بود. و دومی، عبد بودن قانونی و تشریحی و اعتباری است که معیار آن فقط لزوم تبعیت است. در این مورد، اضافه کردن عبد به غیر خدا جایز است، و دلیل آن آیات قرآن هستند. در این جا به برخی از این آیات اشاره می‌شود:

۱. قرآن مردم را به دو صنف تقسیم می‌کند: «الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ» (بقره: ۱۷۸). در این آیه مقصود از «عبد» چیست؟ شکی نیست که منظور از عبد، عبد تکوینی نیست، چون عبودیت تکوینی شامل همه مردم می‌شود نه برخی از آن‌ها؛ بلکه منظور عبد افراد دیگر و به معنای عبد تشریحی است.

۲. خداوند در آیه دیگر می‌فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» (نور: ۳۲). منظور از این «عبد» که به غیر خدا هم اضافه شده، چیزی غیر از عبودیت تشریحی و قانونی نیست.

علاوه بر این، علمای اسلام از صدر اسلام تاکنون، در کتب خود بابی با عنوان «کتاب العتق» و امثال آن دارند (بخاری، ۱۴۲۲ق، ۳: ۱۴۳) که احکام «عبد» را در آن بیان کرده‌اند؛ و منظور از این «عبد»، عبد بودنشان نسبت به افراد دیگر و عبودیت قانونی و تشریحی است. پس

هر عبودیتی به معنای عبودیت در مقابل الوهیت نیست. هم‌چنین اسم برخی از صحابه «عبد عمرو بن یزید»، «عبد عوف بن عبدالحارث»، «عبد قیس بن لای»، «عبدالمسیح النجرانی» (عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ۴: ۳۱۶) و امثال آن است که اگر این تسمیه، آن هم بدون قصد حقیقت عبودیت، موجب شرک بود، این صحابه، همه مشرک خواهند بود! البته درباره اشخاصی مثل «عبد شمس» وارد شده که پیامبر ﷺ اسمش را به «عبدالله» تغییر دادند، ولی اسم برخی دیگر را تغییر ندادند؛ مثل مواردی که ذکر شد.

با در نظر گرفتن این آیات می‌فهمیم که عبودیت تشریعی، همان اطاعت و تبعیت محض است، چنان‌که عبد همیشه مطیع مولاست. و کسانی که فرزندان خود را «عبدالنبی» و «عبدالحسین» می‌نامند، منظورشان همان عبودیت قانونی است که فرزند خود را در مقابل اوامر و نواهی ایشان مانند عبد قرار می‌دهند. این امر، موافق آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) است که شخص فرزندش را مطیع کامل پیامبر ﷺ و اولی‌الأمر می‌داند. پس حکم ابن‌عبدالوهاب به شرک بودن این نام‌گذاری، برخلاف آیات قرآن است.

گفتنی است، مخالفت کتاب التوحید محمد بن عبدالوهاب با قرآن، بیش از موارد مذکور در این مقاله است.

نتیجه

ادعایی که وهابی‌ها درباره کتاب التوحید ابن‌عبدالوهاب دارند، مبنی بر این‌که این کتاب بر اساس قرآن و سنت است، ادعایی باطل است؛ مطالب این کتاب در موارد بسیاری، از جمله در ملاک‌ها و معیارهای شرک و کفر و مصادیق شرک، و نحوه اعتقاد نسبت به خداوند متعال و صفات او، و مقامات انبیای الهی ﷺ، با آیات قرآن در تضاد هستند که تنها به برخی از آن‌ها اشاره کردیم.

بنابراین، صحیح نیست مسلمانان اعتقادشان را بر اساس این کتاب - که مخالف قرآن است - قرار دهند، و توحیدی که وهابیت ادعا دارند و با آن مسلمین را مشرک می‌نامند، با توحید قرآنی مخالف است.

١. ابن أبي حاتم، عبدالرحمن بن محمد، (١٤١٩ق)، تفسير القرآن العظيم، عربستان سعودی، مكتبة نزار مصطفى الباز، چاپ سوم.
٢. ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم، (بی تا)، زیارة القبور والاستنجا بالمقبر، ریاض، دار طيبة.
٣. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، (١٣٧٩ق)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، تعلیق: عبدالعزیز بن باز، بیروت، دار المعرفه.
٤. _____، (١٤١٥ق)، الإصابة فی تمييز الصحابة، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة.
٥. ابن عبدالوهاب، محمد، (١٤١٨ق)، كشف الشبهات، المملكة العربية السعودية، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ اول.
٦. _____، (بی تا)، کتاب التوحید، تحقیق: عبدالعزیز بن عبدالرحمن السعید، ریاض، جامعة الإمام محمد بن سعود.
٧. ابن منظور، محمد بن مکرم (١٤١٤ق)، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم.
٨. نسائی، احمد بن شعيب، (١٣٤٧)، سنن النسائی، بیروت، دار الفکر، چاپ اول.
٩. اندلسی، ابن حزم، (١٤١٦ق)، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول.
١٠. بخاری، محمد بن اسماعیل، (١٤٢٢ق)، صحیح البخاری، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر، دار طوق النجاة، چاپ اول.
١١. حسینی زبیدی، سید مرتضی، (١٤١٤ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر، چاپ اول.
١٢. سجستانی، سلیمان بن اشعث، (١٤١٠ق)، سنن ابی داود، تحقیق: سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر.
١٣. سعادت قادری، (١٣٩٣)، «بررسی و نقد رابطه دعا و عبادت، از منظر قرآن و وهابیت»، مجله سراج منیر، ش ١٥، ص ٨٥-١٢٠.
١٤. سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، (١٤٢٣ق)، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید الذی هو حق الله علی العبد، تحقیق: زهیر الشاویش، بیروت، المکتب الاسلامی، چاپ اول.
١٥. سیوطی، جلال الدین، (١٤٠٤ق)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۱۶. الشایع، عبدالله بن عثمان، (۱۴۲۱ق)، *عناية العلماء بكتاب التوحيد*، رياض، دار طيبة، چاپ اول.
۱۷. الشيباني، أحمد بن محمد بن حنبل، (۱۴۱۹ق)، *مسند أحمد بن حنبل*، تحقيق: أبو المعاطي النوري، بيروت، عالم الكتب، چاپ اول.
۱۸. العيني، بدرالدين، (بی تا)، *عمدة القاری*، بيروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۹. فاسیلیف، الیکسی، (۱۹۹۵)، *تاریخ العربیة السعودیة*، بيروت، شركة المطبوعات.
۲۰. الفوزان، صالح بن فوزان بن عبدالله، (۱۴۲۳ق)، *إعانة المستفيد بشرح كتاب التوحيد*، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ سوم.
۲۱. القرطبي سليمان بن خلف، (۱۳۳۲ق)، *المنتقى شرح الموطأ*، مصر، مطبعة السعادة.
۲۲. الگار، حامد، (۱۳۸۷)، *وها بیگری*، ترجمه: احمد نمایی، مشهد، آستان قدس رضوی.
۲۳. مفید، محمد بن نعمان، (۱۴۱۴ق)، *تصحیح اعتقادات الإمامیه*، تحقیق: حسین درگاهی، قم، کنگره شیخ مفید.
۲۴. سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر علیه السلام، ۱۳۹۶، مقاله: *مخالفت کتاب توحید محمد بن عبد الوهاب با قرآن و سنت*، <http://www.valiasr-aj.com/persian/shownews.php?idnews=1464>.
۲۵. حسین انصاریان، ۱۳۹۵، مقاله: *تقیه*، <http://www.erfan.ir/farsi/65125.html>.